

۶۰

۱۲۱

گزیده مآبی از گفتارهای عرفانی

اردیبهشت ۱۳۹۳ (قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

صد و هشتاد و چهارم

بهار ۱۳۹۳

فهرست

جزوه صد و هشتاد و چهارم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)

اردیبهشت ۱۳۹۳ (قسمت اول)

صفحه

عنوان

- در مورد نزول آیات قرآن / در راه وظایفی که خداوند مقرر کرده، «خواب نداشته باشید» یعنی هیچ فرمان الهی را نباید فراموش کنید / راجع به اینکه سؤال می‌کنند ما چگونه اهل خودمان را به نماز دعوت کنیم؟ / درباره‌ی استنباط از آیات قرآن. ۸
- در مورد فقرایی که در زندان هستند و راجع به ستم و عدالت. ۱۲
- در مورد حل مشکلات زندگی دنیایی / راجع به اجتهاد / در مقابل نصّ نمی‌شود اجتهاد کرد / در مورد حرام بودن خمر / هر چیزی که از آن مستی حاصل شود خمر است / قلمرو مسائلی که باید تقلید کنید، مسائل عملی است. در فکر نمی‌شود تقلید کرد / هر کسی در حدّ خودش قابل رعایت و اطاعت است. ۱۴

خدا هر چیزی که آفریده برایش مصرفی گفته است / انسان خلیفه‌ی الهی / استفاده از عقل / هر کاری درویش می‌کند خوب است، اگر با درویشی تصمیم بگیرد / عرفان و شناخت خداوند / اگر نیت‌تان را درست کنید همه‌ی اعمال‌تان صحیح است به شرط اینکه اگر یک گوشه‌ای از آن را خطا

دیدید، جبران کنید. ۲۰

در مورد خانه‌ی خدا / برای زیارت، خدا به شما اجازه داده ولی هر وقت دعوت کرد باید بروید / زیارتی که خودتان می‌روید، ارزش و وزنش به اندازه‌ی آن دعوتی که خود صاحب‌خانه کرده، نیست / در مورد سجده کردن و سر بر خاک گذاشتن / خداوند در دل‌هاست، وسعت دید دل هم به اندازه‌ی جهان است / آن خدایی را که می‌خواهید از شما

دور نیست. ۲۵

در مورد حدیث پیغمبر: حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ / درباره‌ی سفر پیغمبر به مکه و بیعت الرضوان / راجع به مهاجر و انصار / داستان فاجعه‌ی کربلا و آوردن اسرا به مجلس یزید و راجع به عزّت و ذلّت / در مورد طُلُقاً یعنی آزادشدگان. ۳۰

صفات‌ی است که اگر در حد اعتدال رفتار شود، کمکِ انسان است / در مورد صفاتی که گاهی از گروه شیطنت است و گاهی از گروه رحمت / درباره‌ی حسادت / همراه شدن حسّی حسادت با حسّی دوستی / توأم شدن حسّی حسادت با

- حس برتری جویی و شقاوت / در بودن و وجود هیچیک از
 خلقت های متضاد در ذهن بشر غفلت نکنید / در مورد حس
 ترحم / راجع به عزت و ذلت / اگر در زندگی همه اش گرفتاری
 داشتید، آن سختی ها را فرستاده ی خدا بدانید و صبر کنید. ۳۹.....
 ائمه ی اثنی عشر، هر دوازده نفر مثل هم کُلُّهُم نُورٌ وَاحِدٌ
 هستند / تولد حضرت محمد باقر علیه السلام / در مورد اهمیت دوران
 حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام. ۴۶
- در مورد سلوک عرفانی و عقل الهی / سلوک عرفانی برای این
 است که به تدریج همه ی احساسات و عواطف خودمان را
 تابع این عقل الهی قرار دهیم / درباره ی صورت فکریه / در
 مورد تسلط بر خود. ۴۹.....
- در مورد قواعدی که خداوند مقرر کرده / راجع به مقرراتی که
 در محل باید رعایت نمود / هر کدام از ما نماینده ی فکر فقرا
 هستیم / تخلف و ناراحتی از تخلفات کوچک گرفته تا
 تخلفات بزرگ، اگر خدای نکرده از یک درویشی حاصل
 بشود، متش را سر من می گذارند. ۵۱.....
- فهرست جزوات قبل** ۵۵.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، برسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و برسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

آیات قرآن و هر کدام در یک موقعیتی نازل شده است برای اینکه آن مسأله و آن موقعیت را روشن کند ولی از همین گزارشی که خداوند از آن وضعیت داده و این پاسخی که داده، ما باید استنباط کنیم. «استنباط کنیم» نه عین آن را تقلید کنیم. به خصوص در مورد آیاتی که خطاب، مستقیم به پیغمبر است. خیلی آیات هست، همه نه. بعضی خطاب به پیغمبر نازل شده برای اینکه خداوند در آن وضعیت فقط محمد را لایق دانسته که با او حرف بزند و به او دستور بدهد. مثلاً دو سوره‌ی مزمل و مدثر: يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ^۲ و يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ^۳، خطاب به پیغمبر است. آنوقتی که پیغمبر اولین وحی بر او نازل شد، خیلی نگران و لرزان بود که چه شده است؟ البته پیغمبر اطلاع داشت که پیغمبران گذشته هم وحی و دستوری از خدا داشته‌اند ولی پیغمبر نمی‌دانست که اینطوری یک هیئتی، یک شخصیتی پایین می‌آید و می‌گوید خداوند اینطور گفت. این دیگر اهمّیت خود پیغمبر و برتری او بر سایر پیغمبران را هم می‌رساند. در آن حالت نگران بود و از شدت نگرانی، تقریباً تب کرد. همسر حضرت، حضرت خدیجه علیها السلام از این لرزش نگران شد. یک پتویی، انداخت و حضرت را زیر آن خواباند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۳ ه. ش.

۲. سوره مزمل، آیات ۱-۲.

۳. سوره مدثر، آیات ۱-۲.

بعد آیاتی نازل شد و خداوند خطاب کرد که چرا اینطوری خوابیدی؟ چرا پتو به خودت پیچیدی؟ پاشو! شروع به کار کن. که بعد دنباله‌ی آیه، صحبت خواب و بیداری حضرت است.

البته در مورد این آیه ما نمی‌توانیم بگوییم که خدا گفته: زیر پتو نخواب، آنوقت شما هم پتو را بیندازید کنار، در سرمای زمستان بلند شوید. این آیه خطاب به پیغمبر است، منتها چون هیچ آیه‌ی قرآن هم بیجا نیست، سر و کارت‌ان با این آیه بود، از معنایش باید استنباط کنید که در راه وظایفی که خداوند مقرر کرده، نمی‌شود خوابید. «خواب نداشته باشید» یعنی هیچ فرمان الهی را نباید فراموش کنید.

بحثی هست بین شیعه و سنی، ما می‌گوییم اوّل مسلمان علی است، آنها می‌گویند اوّل مسلمان ابوبکر است. فرقی نمی‌کند اوّل مسلمان و آخر ولی این از لحاظ رقابت است. یک تعبیر و تفسیر خیلی جالبی در این زمینه از یکی از علما شنیدم، عالم فهمیده‌ای و از دوستان بود که او گفت که نه، اوّل کسی که مسلمان شد ابوبکر بود. علی از اوّل اصلاً کافر نبود که بگوییم مسلمان شد، علی از اوّل مسلمان بود، مسلمان به دنیا آمد و با اسلام بود. این است که ابوبکر مدّتی بت پرست بود بعد به اسلام ایمان آورد، پس اوّل کسی که مسلمان شد، ابوبکر بود. علی از اوّل مسلمان بود، هیچوقت کافر نبود.

در یکی از آیات می‌فرماید: **وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا**، خداوند به پیغمبر دستور داد: اهل خودت را به نماز امر کن **وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا** و مایوس نشو، تکرارش هم بکن، **وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا**. این آیه مربوط به این وضعیت است. البته پیغمبر اهلی که داشت خود حضرت بود و بعدها علی ع ولی در همان ایام هم علی بالاخره پسرعمو بود، این است که حضرت هر وقت بستگان را می‌دید، به آنها می‌گفت نماز را بخوانید. البته «نماز را بخوانید» یعنی مسلمان باشید و نماز را بخوانید. این **وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا**، به این منظور است.

حالا این سؤال را می‌کنند که ما چگونه اهل خودمان را به نماز دعوت کنیم؟ اولاً این آیه مستقیم امرش به ما نیست، امرش به پیغمبر است. برای ما همین هست که هر وقت توانستیم، به هر نحوی بود، به فرزندان مان توصیه به نماز بکنیم. این امر کردن به نماز هم، انواع و اقسام دارد. وقتی پدری جلوی بچه‌هایش نماز بخواند، کم‌کم خود بچه‌ها می‌فهمند. این یک نحوه امری می‌شود. وقتی که پدر و مادرها، در بین بچه‌هایشان آنی که نماز می‌خواند، را محترم‌تر و نزدیک‌تر می‌گیرند، این یک نحوه امر به صلاة است ولی همیشه این توجه را داشته باشید که آنچه خداوند به پیغمبر امر کرده، مستقیم البته به ما، امر نکرده است. کمالینکه در دو سوره‌ی مدثر و مدئل یک امرهایی مثل نماز شب دارد. نماز

شب برای پیغمبر واجب بود، ولی برای مؤمنین گفتند که لازم نیست البتّه مستحب است یعنی به اختیار خودش است امّا واجب نیست. این توجّه را هم بکنید که آنچه ما از خودمان انتظار داریم، نباید همان چیزی باشد که از پیغمبر هم انتظار داریم، یا از امام انتظار داریم. ولی خوب است که در هر امری، در هر مسأله‌ای، برای تعیین تکلیف خودمان به آیات قرآن رجوع کنیم که چند بار در بعضی مسائلِ حثّی خیلی کوچک، من سعی کردم که از آیات قرآن استنباط کنم. ان شاء الله خدا به ما توفیق فهم دقیق آیات قرآن را بدهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

یک عده‌ی زیادی از فقرا یک نامه‌ای نوشته‌اند، در واقع التماس دعا برای این دوستان، که نوشته‌اند: مدت سه سال است که تعدادی از برادران عزیزمان به علت دفاع از حقّ مظلوم، اسیر زندان ظاهری هستند، برای اینها دعا کرده‌اند و دعا خواسته‌اند. البته من هم همیشه این دعا را می‌کنم. دعا نه برای آنهایی که با خودشان ستم می‌کنند، برای کسانی که به نظر خودشان حافظ عدالت هستند و به آنها ستم می‌کنند.

همانطوری که برای شادی، مرغ هما گذاشته‌اند، جغد مرغ گرفتاری است. ما اگر فرض کنیم ستم یک چنین مرغی است، الان متأسفانه همه جا به روی عدالت خواهان می‌نشیند. شاید برای این است که عدالت خواهان را از عدالت منصرف کند. ما تا حدّی عمل کنیم که آلوده‌ی به سیاست ننگین نشویم که نام همه چیز را آلت دست می‌کنند، نام اسلام، مسیحیت، یهودیت، ائمه‌ی بزرگوارمان و دیگران را. ما نمی‌خواهیم قاطی آنها بشویم، آخر یک مثلی است که در تعریف ریا می‌گویند، ریاکاری باجی است که به صلاح داده می‌شود، یعنی خودش فساد است، می‌خواهد نشان بدهد که فلاح است، این اسمش ریاکاری است. حالا معکوسش نمی‌دانم چیست؟ اسمی دارد یا ندارد؟

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۴ ه. ش.

آن زمانِ قدیم که ما هنوز جوان بودیم و نفسی داشتیم و دم می‌زدیم، یادم می‌آید در اصفهان، یک نفری ستم کرده بود و فشارِ اولیای امور هم بود. عدلیه با همه‌ی فسادهای فسادش در آنوقت‌ها ولی مردانگی و فهم به خرج داد. او را عوض کرد ولی یک شغل بهتری به او داد! یعنی یک شغل جدیدی که خودش اصلاً دنبالش نبود، علاقه‌مند بود، اینها او را سر آن کار گذاشتند. ظاهرش هم این بود که ستمکار را عوض کردند، بله عوض کردند! حالا به هر جهت همه‌ی برادرانمان را دعا می‌کنیم. ان شاء الله خداوند شیطان نفس و شیطان ظلم را از جان ما دور کند. چه در فرد ما، چه در اجتماع ما ان شاء الله ظلم و ستم نباشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

باید مشکلاتی که در زندگی دنیایی مان داریم، حل بشود. البته «حل بشود» نه اینکه هر چه من دلم می‌خواهد همان بشود. نه، عادلانه و منصفانه حل بشود و خداوند ان شاء الله دل‌ها را طوری بگرداند، می‌گوید که می‌گوییم: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ، که ما هم رضایت و علاقه‌مندی به آن راه حل منصفانه داشته باشیم. به هر جهت باید به کار زندگی پرداخت. امروز دنیا اینقدر گرفتاری و مشکل ایجاد کرده که حل آن برای مان آسان نیست. بسیاری از این مشکلات مقابل هم است یعنی یک مشکل، مشکل دیگر را می‌تواند حل کند. خود دو تا مشکل هر دو از بین بروند، یک راه حل ایجاد بشود.

دسته‌نامه‌هایی که برای من با پست یا به هر طریقی می‌رسد، بعضی‌هایش، بعضی‌ها را می‌تواند حل بکند. یک خانمی، بانویی می‌گوید که کسی خواستگاری من نمی‌آید و گله‌مند است از اینکه مجرد زندگی می‌کند و حال آنکه فرمان الهی هم این است که مجرد نباشند. یک آقایی هم هست، خانواده‌اش همه‌اش به او اصرار می‌کنند که چرا ازدواج نمی‌کنی؟ این دو تا مشکل با هم حل می‌شود منتها مشکل اینجاست که هر کدام می‌خواهند حل،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

طوری باشد که من می‌خواهم. یعنی مرد می‌گوید از من بپرسید، اینطور کسی که من می‌خواهم، با این شرایط اگر بود. می‌گوید نخیر چنین کسی نیست. از زن بپرسم او هم همین حرف را می‌زند و حال آنکه خداوند اینطور قرار گذاشته. باید هر دوی آنها از طاقچه بالا بیایند پایین، با هم بنشینند حرف بزنند و مشکل را حل کنند. این مشکل نیست، خداوند نه تنها بر این مشکل که هر دو گناهکار هستند ترحم نمی‌کند بلکه مشکل شان را همینطور سر جای خودش می‌گذارد.

در هر کاری مشکل را باید حل کرد. حلّ مشکل هم محتاج به یک تفکّری است و راه حل پیدا کردن که این راه حل را در علوم، اجتهاد اسم می‌گذارند.

مسأله‌ی اجتهاد، البته نه به این اسم، در قدیم هم، در همه جا بوده. هم در زندگی، در مشکلاتی که مردم برای خودشان فراهم می‌شد و هم در علوم بوده. منتها به این اسم نبوده و به این نظم و ترتیب نبوده. اجتهاد عبارت از این است که آن چیزهایی را که مسلم می‌دانید با هم جمع کنید یک چیزهایی را که نمی‌دانید از داخل آن در بیاورید. بسیاری از این احکامِ امروزیِ مذاهب و اسلام و مذهب به خصوص محصولِ اجتهاد است. چند تا مثال می‌گوییم.

در آیه‌ای که مستند همه‌ی فقها و همه‌ی مذاهب هست، می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ

مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۱، خَمْر و قمار و چند چیز دیگر که فعلاً در دنیا اصلاً عمل نمی‌شود، کسی خبر ندارد، انصاب و ازلام... اینها از عمل شیطان است، از آن دوری کنید. حرف سرِ معنای خَمْر است، بعضی‌ها می‌گویند خَمْر، چون یک لغتی است، باید ببینیم در آن زمانی که این لغت به کار برده می‌شده است، به چه معنا بوده؟ در زمان پیغمبر به شراب انگور (به نظرم) و خرما می‌گفتند: خَمْر. به سایر شراب‌ها یا متداول نبود یا اگر هم بود اسمش خَمْر نبود.

یک عده‌ای می‌گویند که وقتی می‌فرماید خَمْر حرام است، یعنی شراب انگور و خرما حرام است، سایر شراب‌ها حرام نیست. یک عده‌ای این را استدلال می‌کنند. بعضی دیگر می‌گویند که نه، ما باید ببینیم چرا در بین این همه نوشیدنی‌ها خداوند خَمْر را گفته. برای اینکه بفهمیم منظور خدا از خَمْر چه می‌شود و اینکه خَمْر را حرام کرده، چیست؟ یک آیه‌ی دیگری خود قرآن می‌فرماید که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ^۲، به نماز نزدیک نشوید وقتی که از شراب مست هستید. پس این مستی است که موجب نظر خداوند است، مستی‌ای که از خَمْر حاصل می‌شود. پس از هر چیزی که مستی حاصل شد، خَمْر است.

۱. سوره مائده، آیه ۹۰.

۲. سوره نساء، آیه ۴۳.

شراب خرما، شراب انگور، نمی‌دانم آبجو، وُدکا، ویسکی، شامپاین همه‌ی اینها. بنابراین خمر هم، یعنی هر شرابی که سُکر بیاورد. سُکر هم که می‌دانید در خود عرفان هم هست: سُکر و صحو (بی‌هوشی و هوشیاری) بی‌هوشی می‌آورد.

این استنباطی که این دو نوع می‌کنند، هر کدام اجتهاد کردند، یعنی اصل را قبول دارند که آن آیه باشد، آن آیه را قبول دارند، در معنای آن آیه اجتهاد می‌کنند. اما اجتهاد شرایطش این است که اولاً در مقابلِ نصّ نمی‌شود اجتهاد کرد، یعنی اگر همین مورد را از پیغمبر می‌پرسیدند که منظور از خمر چیست؟ هر چه پیغمبر صریحاً گفت، معتبر است، دیگر نمی‌شود اجتهاد کرد. اجتهاد برای این است که حکم صحیح یک مطلبی را ما بدانیم ولی اگر حکم صحیحش را به ما صریحاً گفتند، دیگر حق نداریم که از آن استنباط کنیم.

این اجتهاد مبتنی بر عقل است، حالا آن عقلی ما اگر عقل شرعی باشد، اجتهاد ما، فکر ما، اسلامی خواهد بود و نتیجه‌ای هم که حاصل می‌شود، خداوند به فکر ما آورده و کار خداوند است. اما اگر آن مبنای ما الهی نباشد، مثلاً برای اینکه در یک حکومتی، در یک سازمانی ترقّی کند، برای این ببیند چه کار کنم؟ آنوقت فکر کند و چپ و راست و سیاه و سفید را با هم مخلوط کند این کار را بکند، این اجتهاد شرعی نیست.

خداوند هم مسأله‌ی مجتهد و مرجع که فرموده است، گفته است کسانی که این صفات را داشته باشند، اولاً علمش را داشته باشند: مَنْ كَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ، کسی اگر از علما این صفات را داشت، شماها باید هر چه می‌گویید قبول کنید. نه اینکه هر چه می‌گویید، مثلاً بگویید امروز آبگوشت نخورید بیفتک بخورید، نه! در چیزهایی که کار عادی زندگی است، اگر مطلبی اجتهاد کرد، باید اطاعت کنید. منتها اگر چند نفر دارای این صفات بودند، آنی را که به نظر خودتان حرف‌هایش شایسته‌تر است، گوش کنید. این معنی اجتهاد و معنی تقلید است. ولی تقلید هم در عمل است نه در فکر. باید توجه داشت که در این اجتهاد و پیروی تقلید، در موضوعاتش اشتباه نکنید. یکی تقلیدی است که می‌گوید:

خلق را تقلیدشان برباد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

این یک تقلیدی است که فکر را کنار می‌گذارد، عزل می‌کند، می‌گوید هر چه آقا گفت همان است. این تقلید شرعی نیست. به علاوه قلمرو مسائلی که باید تقلید بکنید، مسائل عملی است. در فکر نمی‌شود تقلید کرد. یک آقا خیلی هم دانشمند و اول نفر است در همه‌ی چیزها مثلاً حتی در هسته‌ای و چیزهای دیگر. نه اینکه هر چه گفت دیگر عالم است قبول کنید! این حق ندارد در مسائلی که مربوط به خودش نیست نظر بدهد.

نمونه اش هم که گفتم برخورد سید مرتضی و شیخ مفید، هر دو از بزرگان و علمای عاملین بودند، دانشمندانی که خیلی معتقد بودند و واقعاً در تاریخ ما با ارزش. در یک جایی شیخ مفید گفت من می دانم این رطوبت نجاست است و من دیدم. سید مرتضی گفت آقا! کس دیگری شاهد هست این حرفی که ایشان می زنند؟ مردم گفتند نه، کسی نبود. گفت چون یک نفر فقط شهادت داده و آن شیخ مفید است، با این یک نفر نمی شود حکم شرعی داد، بنابراین این فرمایش ایشان درست نیست. شیخ مفید هم استادش بود. هر دو با هم در این قضیه اختلاف داشتند، هر دوی آنها هم بزرگوارانی بودند. از امام پرسیدند، امام فرمودند که: گرچه شیخ مفید مورد اعتماد کامل ماست ولی اینجا حق با سید مرتضی است یعنی هرکسی در حدّ خودش قابل رعایت و اطاعت است. این از مسائلی است که خیلی در زندگی ما و در افکار ما مؤثر است، در این خیلی دقت کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خدا هر چیزی را که آفریده برایش مصرفی گفته. یک چیزهایی هم هست، آدم فکر که می‌کند به یک دو راهی می‌رسد، نمی‌داند این کار را بکند یا آن کار را بکند؟ این کار را انجام بدهد یا ندهد؟ در این مورد البته اگر از جنبه‌ی فقری بود، جنبه‌ی الهی بود، می‌پرسید، هر چه پیر دستور داد انجام بشود ولی یک چیزهایی هست که خداوند به خود شما سپرده. وقتی خداوند می‌گوید من در زمین خلیفه تعیین کردم، نمی‌گوید جَعَلْتُ، یا سَيَجْعَلُ، یا سَأَجْعَلُ، می‌گوید: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲، یعنی همیشه. منتها یک وقت نماینده‌ای مثل پیغمبر ما هست که بر تمام امور مسلط است، یک وقت نمایندگان کوچکتر هستند و هر کدام هم یک حدود اختیاراتی دارند. خود ما اگر برای یک کاری وکیل و نماینده تعیین کردیم، دیگر خودمان باید ره‌ایش کنیم. خودمان با فکر خودمان کار کنیم. خداوند چشم را آفریده برای اینکه ببیند، می‌گوید:

دیده را فایده آن است که دلبریند

ورنبیند چه بود فایده بینایی را

دهان فایده‌اش این است که غذا بخورد، گوش فایده‌اش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

این است که نشنود، بشنود و نشنود. غذا، خوراکی، خوشمزه باشد باید بخوریم، می خوریم. معمولاً دهان را هم برای همین خدا آفریده منتها غذا، نخورید، این معنی ندارد. این خلافتی هم که برای بشر آفریده، می گوید فکر کنید. اگر می بینید که فکر ندارد، به جایی نمی رسید، آنوقت یا استخاره می کنید یا می پرسید.

اما در مورد کاری اگر اجازه باید بگیرید، آن اولش باید بگیرید. مثل اینکه یک غذای خوبی برای شما درست کنند، دو سه لقمه می خورید می بینید خیلی خوب است. یادتان نمی آید که باید از کسی بپرسید. غذای خوب، آماده، می خورید. سه چهار لقمه که خوردید، نصف لقمه که خوردید یادتان می آید! من کاری باید می کردم، نکردم، آنوقت می گذارید. آقا نصف غذا را خورده‌ای، باید مابقی اش را هم یا مثل همان بخوری یا نخوری.

به هر جهت هر کاری درویش می کند خوب است، اگر با درویشی تصمیم بگیرد. یعنی واقعاً در آن لحظه که تصمیم می گیرد، به فکر این باشد که خداوند، مولایش از او راضی باشد و این کار را به خیال خودش برای خدمت انجام می دهد. هر کاری بکند درست است. خلیفه هم آفریده، خلیفه اش اول هیچ کاری نمی تواند بکند، فرض کنید پیغمبر ما هم که تقریباً نایب کل بود، از وقتی که به دنیا آمد تجربیات در یک چیزهایی مرتب اضافه می شد، آنوقت، به همان اندازه که قدرت داشت کار می کرد.

عرفان یعنی چه؟ عرفان یعنی شناخت: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، کسی که خودش را بشناسد، خدا را هم شناخته. این را من فقط برای مثالِ عَرَفَ گفتم. عرفان هم این است، یعنی شناخت خداوند. ما اگر به این درجه رسیدیم که تشخیص دادیم، فهمیدیم که: مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ^۱، می‌گوید هیچ چیزی نیست که از درک خدا غافل باشد، اما خدا دو تگه نیست، یک تگه خودش، یک تگه عرفانش، شناختش، نه! اصلاً تمامش شناخت است. که در کتب عرفا می‌نویسند عارفی گفت که برو به جایی که هیچکس نبیند، روی زمینی که خالق، مالک نداشته باشد، هر کار می‌خواهی بکن. این تعجب کرد ولی بعد دید که هر جایی برود خدا که هست، می‌بیند. جایی که خدا نبیند پیدا نکرد. رفت زمینی که خدا نیافریده باشد، پیدا نکرد. دست آخر گفت کلّ زمین و آسمان و آنچه در بین آنها هست، خداوند آفریده است.

این را که ما شناختیم، خداوند حاکم بر همه چیز هست. البته بعضی‌ها این استنباط را می‌کنند، در تاریخ نوشته شده، می‌گویند خداوند وقتی می‌گوید که، وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا^۲، خداوند بعد از آنکه زمین و آسمان و همه‌ی چیزها را آفرید، در هر

۱. سوره انعام، آیه ۵۹.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۲.

امری، هر آسمانی، امرش را یعنی مقرراتش کافی است، احیاء کرد. بگوییم خداوند احیاء کرد، دیگر کاری نداریم، ما اگر قوانینش را بدانیم خودمان عمل می‌کنیم، مستغنی از خدا هستیم؟ نه، لَهَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ^۱، این هم آیه‌ی قرآن است، خلق با خداوند است، امر هم با خداوند است، یعنی مدیریتش را هم خودش می‌کند. هم خودش آفریده هم خودش امر می‌کند، بنابراین بر همه چیز مسلط است. این که نظر فقری، درویشی.

از لحاظ معتقدین مختلف به خداوند باید گفت که خیلی هم مادّی که فکر بکنیم، تمام قواعد مادّی به هم مربوط است. مثلاً تا در کره‌ی خورشید یک فورانی می‌شود، هوا گرمتر می‌شود، اینجا گرمتر که شد، یخ‌ها آب می‌شود، سیل جاری می‌شود، درختها سبز می‌شود. تا آن خوابید، زمین یخ می‌کند، زمین می‌شود دوران یخبندان. همه‌ی قوانین و همه‌ی این چیزها به هم ربط دارد. مثل منگوله‌هایی که سر نخ همه‌ی این منگوله‌ها دست خداوند است.

البته آنطور نیست که بعضی‌ها می‌گویند ما می‌رویم فکر کنیم ببینیم نیت خدا چیست؟ همانطوری رفتار می‌کنیم. نه! ما نمی‌دانیم نیت خدا چیست. هدفش چیست. بعد که گذشت، می‌فهمیم. منتها به اندازه‌ای که وکیل خداوند بتواند از خود

خداوند، موگلس خبر داشته باشد، یک مقداری قواعد و دستورات را می‌دهد. می‌گوید اگر همانقدر رفتار کنید برایتان کافی است.

این است که تمام خلقت هم، تمام اینها به یک وحدتی وصل است. فکر نکنید که خدا یک موجودی است، یک چیزی است مثل ما مثلاً یک گوشه‌ای جداگانه نشسته است، مجموعه‌ی همه‌ی اینها خداست. به قول شاعر: «حق جان جهان است و جهان جمله بدن». اگر این دنیا را بدن فرض کنید، روح این بدن خداوند است. تک تک و مستقل جدا نیست. خداوند واحد نیست که یک واحد خدا، دو واحد خداست. خداوند احد است، یعنی یک بدون دو است.

بنابراین عارف، عرفان نه تنها می‌داند به آن اندازه‌ای که خداوند لازم دانسته باید وکالت بکند، بلکه بر آن اندازه‌ای هم که می‌داند، او مسلط است و تسلط را دارد.

شما تصمیمی می‌گیرید اشتباهی هم که باشد، کار خداوند است، می‌خواسته اشتباه از شما صادر بشود. به هر جهت نیت‌تان را اگر درست کنید، همه‌ی اعمال‌تان صحیح است به شرط همین که اگر هر وقت یک گوشه‌ای از آن را خطا دیدید، جبران کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

در مورد اینکه مشهور است می‌گویند خانه‌ی خدا، دلیلش این است که خدا در خود قرآن خطاب به ابراهیم و اسماعیل، این پدر و پسر که با هم اولین خانه‌ی خدا را ساختند، دستور می‌دهد *طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ*^۲، خانه‌ی من را تمیز کنید، آماده کنید برای کسانی که می‌آیند و *إِلَّا خَدَاوَنَد* که مکان ندارد. می‌گوید:
آنان که طلبکار خدایید خود آبیید

بیرون ز شما نیست شما یید شما یید
یعنی خانه‌ی دیگری ندارد جز دل شما، خانه‌ای در درون،
آنهایی که طلبکار خدایید، چه کسانی طلبکار خدا هستند؟ قاعدتاً
اول چیزی که به نظر آدم می‌رسد حاجی‌ها هستند که از آب و هوای
خیلی لطیف، ملایم مثل مازندران ما یا گیلان ما بلند می‌شوند
می‌روند در آن آتش. پس معلوم می‌شود اینها، نیتشان طلبکار خدا
هستند. دو می می‌گوید که:

ای قوم به حج رفته بیایید بیایید

معشوق همین جاست کجایید کجایید

در واقع مجموع این دو غزل همین وضعیت وجود خدا و
خلقت انسان را ذکر می‌کند و اشتیاقی که انسان به مبدأش دارد به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۶ ه. ش. (جلسه
خواهران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

معشوقش دارد که خداوند باشد. البتّه این علامت این نیست که پس خانه‌ی کعبه لازم نیست بروید. اگر لازم نبود که مقرر نمی‌کردند، به علاوه اینکه در تذکرة الاولیاء به اصطلاح سلوک عرفانی و آن مکاشفه‌ی عرفانی چهار نفر از عرفای بزرگ را ذکر کرده که این چهار نفر گفتند برویم به مکه، در بین راه گفتند برویم رابعه‌ی عدویه را هم که اینقدر مشهور است، ببینیم. بعد که تشریف بردند رابعه پرسید مسافر کجا هستید؟ برای چه آمدید؟ گفتند ان شاء الله به مکه، عرفات مشرف می‌شویم. گفت شما از طرف من هم سلام برسائید ولی نگاه کنید شما دور خانه می‌خواهید بچرخید، خانه دور من می‌چرخد. نگاه کردند در عوالمی دیدند که خانه دور این می‌چرخد. خود همین به جای خود یک چیزی را نشان می‌دهد که با این حرف‌هایی که ما گفتیم، خانه حذف نمی‌شود، خانه سرجایش هست و ما اگر به قولی، به حرف آمدیم به دیدن خدا، خود خدا گفته بیایید اینجا. حالا خانه نه، یک بیابان. شما از او وقت خواستید که کجا بیاییم زیارت؟ یک بیابانی را نشان داده گفته بیایید اینجا. هر جا گفته باید عمل کرد ولی نه اینکه خداوند اجازه داده به شما و گفته بیایید اینجا بعد هر وقت خواستید بروید آنجا، در وسط بیابان، نه! هر وقت دعوت کرد باید بروید. غیر دعوت البتّه، به عنوان واقعاً عشق و علاقه، یک وقت کسی شما را دعوت می‌کند به باغ زیبایی که مثلاً در گیلان

خودمان مازندان است. مهمانی است و خیلی هم خوش می‌گذرد. ولی بعد از آن هر وقت مهمانی تمام شد دیگر حق ندارید بروید آنجا، یعنی بروید آنجا دیدن ندارد برایتان، آن تشریفات و آن چیزها را ندارد ولی باز هم خوب است برای اینکه آدم یادش می‌آید که در اینجا ما خیلی لذت‌های زندگی را چشیدیم. منظور این است که این به اندازه‌ی آن نیست. این زیارتی که خودتان می‌روید، ارزش و وزنش به اندازه‌ی آن دعوتی که خود صاحبخانه کرده، نیست ولی خیلی وقت است که خودتان هم نرفتید، دیگران رفتند، تعریف کردند، همیشه مشتاق هستید که بروید.

خداوند وضعیت فکری و جسمی بشر را طوری قرار داده که باید یک مظهریتی ببیند. برای اینکه مظهریت نشان می‌دهد که در مقابل خداوند به خاک افتادیم، مهر می‌گذاریم یعنی سجده بر خاک می‌کنیم. خاک ظاهراً کم‌ارزش‌ترین چیزی است که ما در زندگی‌مان می‌بینیم. سر بر خاک می‌گذاریم یعنی خودمان را جزء این خاک احساس می‌کنیم. هستیم ولی احساس نمی‌کنیم. اما این کار برای اینکه احساس کنیم که ما جزء همین خاک هستیم و خیام می‌گوید که:

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست

تا سبزه‌ی خاکِ ما تماشاگاه کیست

خداوند گفته که من در دلِ انسان هستم نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱ وقتی که از روح خودم در او دمیدم، آنوقت سجده کنید. این معنای همان شعر است: «کجایید کجایید معشوق همین جاست بیایید بیایید» یعنی در دلِ خودتان، در دل هاست، وسعت دید دل هم به اندازه‌ی جهان است. آنهایی که می‌توانند مکاشفاتی داشته باشند، در مکاشفه می‌بینند یا خودمان در خواب این امتحان را می‌کنیم، داستان‌هایی که در خواب می‌بینید اگر واقعاً بخواهد انجام شود، یک قرن طول می‌کشد و حال آنکه شما ده دقیقه در خواب بودید.

پیغمبر وقتی که به معراج رفتند، سَخَر بُوْدَه، بلند شدند کوزه‌ی آب بالای سرشان بوده می‌خواستند وضو بگیرند آب بخورند یا زنجیر درِ اتاق را باز کردند (درها اینطوری بود که مثل درهای قدیمی یک زنجیری داشت). زنجیر را ول کردند که در باز شد، کوزه‌ی آب را اینطوری کردند آب می‌خواست شروع بکند به ریختن که از جانب خداوند پیام آمد (مشخصه‌ی آن را نوشتند) و رفتند معراج، در معراج همه‌ی جهاتی که خلقتِ جهان و بعد از جهان بود، دیدند دیده شد که همه را شرح دادند و حَتَّى اَخْنُوْخْ یا خُنُوْخ هم در معراج تقریباً خیلی شبیه همین بوده.

وقتی برگشتند به آن حالت آمدند، هنوز آب از کوزه‌ی آب می‌ریخت. یعنی چند ثانیه طول کشید. زنجیر در که آویزان شده

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

بود، هنوز داشت تکان می خورد. در این فاصله ی کم که شاید از لحاظ ما یک دقیقه هم نشده، حتی در یک ثانیه، تمام جهان را دیدند. این است که خداوند هم تصمیم که گرفت، در دل انسان جای می دهد. شعری می گوید: «تو آنی توانی تپانی دو عالم به قدرت، ته استکانی». خداوند وقتی اراده کند اینطور می شود. این شعر دیوان شمس که خواندم، نمی گوید بیایید یعنی بلند شوید بیایید همین جا. خودتان فکر کنید که آن خدایی را که می خواهید از شما دور نیست نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱، از رگ های گردن به شما نزدیک تر است بنابراین اگر این خدا که در نزدیکی شماست احساس نکردید، دیگر خدای دیگری چطور می احساس کنید؟ خیلی مشکل است. به هر جهت خداوند این توفیق احساس وجود خدا و زیارت و همچنین حج به همه ی ما عطا کند ولو دفعه ی دوّم یا سوّم یا چهارم باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

منسوب به پیغمبر است که فرمود: حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ. اخبار و احادیثی که به ما رسیده، آنچه صحیح باشد از امام و ائمه یا پیغمبر باید قبول کنیم، منتها فکر کنیم این را کی گفتند؟ چرا گفتند؟ و چه بسا مخصوص همین مورد بوده. همه‌ی اینها یک علمی شده نمی‌دانم علم رجال می‌گویند، علم روایت می‌گویند، چه می‌گویند؟! و تازه جدا کردن اینکه اخباری که صحیح هست، یعنی واقعاً ائمه فرموده‌اند، از غیر صحیح، آنهایی که جعل کردند، خیلی مشکل است. الان در همین دوران، در همین زندگی‌ها شما خبری را که می‌شنوید، معلوم نیست صحیح است یا سقیم، دیگر خبر از آنوقت‌ها برسد که به طریق اولی. منظور منسوب به پیغمبر است که فرمود: حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ، حُبِّ و دوستی وطن، کسی دوست داشته باشد از ایمان است. البته در این خیلی بحث شده یکی در شرح این حدیث می‌گوید که:

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن جایی است کان را نام نیست

یعنی منظور این وطن زمینی نیست. سعدی این را به همین صورت قبول دارد. حمل بر این کرده که منظور پیغمبر هم از لغت وطن این است که هر جایی که به دنیا آمدید. می‌گوید:

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۷ ه. ش.

سعدیا! حبّ وطن گرچه حدیثی است

نتوان مُرد به ذلّت که من اینجا زاده‌ام

البته هر دوی این تفسیرها که کردند، تا حدّی صحیح است. از لحاظ حبّ وطن یعنی همین وطن اگر بگیریم، منظور هموطنان هستند و الاّ خود خاک بالنفسه معنایی ندارد. البته خود خاک سمبل و نماینده‌ی این ملت است. وقتی مثلاً می‌گوییم: «ایران» منظور آن مردمی هستند که در ایران هستند، در اینجا ساکنند. آن هم در این دنیای امروز می‌نشینند، من و شما گرسنگی می‌کشیم، ناراحتی می‌کشیم، یکی دو تا آن بالا یک جایی نشستند، با هم حرف می‌زنند، به قولی با هم پالوده می‌خورند، بستنی می‌خورند بعد می‌نویسند که این مثلاً رودخانه‌ی اترک مال ایران نیست، این مال آن طرف است. یک مرتبه آن آدم‌های آنجا شدند بیگانه، این آدم این طرفی هموطن. این منطقی نیست به خصوص برای ما ایرانی‌ها که این معنی را درک می‌کنیم.

حکام قدیم فرمانداران، به اصطلاح حکام خیلی ستم می‌کردند. البته از ستم‌های حالا بیشتر، ستم می‌کردند. بعد یکی از تبلیغاتی که می‌کردند در قفقاز و اینجاها می‌گفتند ایرانی‌ها، این حکومت خیلی ستم می‌کند. اصلاً اسمش مسلمانان است ولی مسلمان نیستند. این موجب می‌شد که حکومت دیگری در آن روزگار آمد، اینها جدا شد. حالا شهر نخجوان دیگر هموطن

نیستند؟! شِروان، شهر شیروان که ما، آقای مست‌علیشاه شیروانی بودند. حالا شهر شیروان دیگر هموطن نیستند؟! یک سیّاحی می‌گوید: سفری بعد از این جدا شدن اینجا از حکومت ایرانی می‌رفتم. یک قهوه‌خانه‌ای بین راه ایستادم چای خوردم و پرسیدم: شما چرا چراغانی کردید؟ گفت: این را چراغ کردیم که ایرانی‌ها برگردند، ما دومرتبه ایرانی بشویم. گفتم آخر آن شلاق‌ها، آنها را فراموش کردید؟! گفته که همان شلاق‌ها را ما بیشتر دوست داریم، خوش مان می‌آید. اما حالا معکوس آن حرف را می‌زنند. حُبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْأَيْمَانِ و این تاریخچه‌ای که من می‌گویم، می‌تواند دلیل آن کسی باشد که می‌گوید: «این وطن، مصر و عراق و شام نیست» یعنی منظور این وطن نیست. البته ما در تاریخ خلاف آن را هم داریم.

پیغمبر تمام مدّت حیات که در مدینه تشریف داشتند همیشه خاطره‌ی مکه از ذهن‌شان نمی‌رفت. درست است که مکه حالا برای ما خیلی محترم است، ما هم اگر برویم آنجا باشیم، فراموشش نمی‌کنیم ان شاءالله ولی حضرت چون در آنجا به دنیا آمده بودند، هیچ لذّتی هم از زندگی، لذّتی که ما می‌گوییم «لذّت»، از زندگی در مکه نبردند. از اوّل که پدر رحلت کرده بود، اصلاً پدر را ندیده بودند. به قول اکثر مورخین اینطوری بود، بعد مادرشان رحلت فرمودند، بعد نوبت به ابوطالب و عبدالمطلب رسید، آنها هم

یکی یکی رحلت فرمودند و حضرت از همان اول هیچ چیزی هم نداشتند. نه ثروتی و نه به قولی پارتی داشت، هیچی نداشتند. حضرت در مکه اینطوری بزرگ شدند ولی در مدینه چطور بودند؟ در مدینه از اول همه به استقبال آمدند (که در فیلمش، این قسمت‌ها صحیح هست). در مدینه قاعدتاً خیلی خوش گذشته، می‌گفتند: حضرت که از مکه یاد می‌کردند این را نه تنها ما فهمیدیم، ببخشید العیاذ بالله خدا هم خودش گفت یعنی خدا در واقع خواست ما را تأیید کند، بگوید کار خطایی نمی‌کنید. چون حُبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيمَانِ پیغمبر علاقه مندی به مکه دارد، آیه‌ی قرآن فرمود که قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا، ما در آسمان‌ها دیدیم یعنی اصلاً این زمین نه، منظور روح تو نه با بدنت، روح را دیدیم که همیشه رویت به سمت مکه است قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ در آسمان دیدیم که همیشه به آنجا نگاه می‌کنی. پس به خاطر این، قبله‌ی تو را یک قبله‌ای قرار می‌دهیم که خوشحال بشوی، راضی بشوی که قبله از بیت المقدس به مکه برگشت. از آن طرف پیغمبر هم در مدینه مثل تبعید بود، نمی‌شد به مکه بروند ولی خیلی علاقه مند بودند. البته مراسم حج هم از قدیم در عربستان بود ولی به این صورت نه البته، یک کمی با تغییرات. کسانی که به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و بعدی‌ها ارادت داشتند، برای مکه،

برای قبله می‌رفتند. پیغمبر یک سفر فرمود: علی‌الله سوار شد گفت می‌رویم مکه. آنجا بیست هزار نفر از همه‌ی گوشه‌ی دنیا آمدند. پیغمبر برای اول بار می‌رود به حج، همه خیلی دل‌شان می‌خواهد باشند. بیست هزار نفر آمدند. خیلی است. به قول مشهور گفته بود در یک مجلسی، اینها هر کدام تف کنند، یک سیلی می‌شود، همه را می‌برد. البته دیگر ترسی هم نداشتند. رفتند، بعد برای اینکه آنها دچار اشتباه نشوند، در مکه خون‌ریزی نشود، فرمود: هیچ کس اسلحه بر ندارد، همه بدون سلاح، با آن پیراهن عربی، یک پیراهن پوشید و یا الله، راه افتادند. جلوی‌شان را گرفتند. البته یک هیئتی آمدند که مذاکره کنند. به پیغمبر گفتند آقا! چرا می‌آیی این شهر؟ شهر خودت است، خون‌ریزی می‌شود. پیغمبر فرمود: من این دفعه نیامدم مکه را بگیرم، آمدم دور همین کعبه طواف کنم و به مدینه برمی‌گردم. کاری ندارم. به دلیل اینکه هیچ اسلحه هم نداریم. آنها دیگر قبول کردند. قراردادی بستند. البته در آن قرارداد که حالا بحث می‌شود بعضی جاها خیلی‌ها تمرد کردند و خیلی‌ها اصلاً داد و بیدادشان بلند شد، این چه وضعی است؟ ما اگر بر حق هستیم این قرارداد صحیح نیست. یک عده‌ای کنار رفتند ولی پیغمبر به دستور خدا رفت، آنجا یک برکه‌ی آبی و یک درختی قدیمی بود، پیغمبر رفتند آنجا نشستند و گفتند. هرکس مسلمان است و با من است، بیاید از نو بیعت کند. آمدند بیعت کردند که این را می‌گویند:

بیعت‌الرضوان که در قرآن هست.

البتّه عده‌ای آمدند بیعت کردند، خیلی‌ها بعد از بحثی که کردند فهمیدند، آمدند کسی که هیچ تردیدی بر آن نیست، علی علیه السلام بود که هیچی نگفت، پیغمبر وقتی گفت: بیایید اینجا، رفت پشت سر پیغمبر. رفتند به این طریق مگّه را گرفتند، بعد که در مگّه مستقر شدند، رجال مدینه نگران شدند که این پیغمبر به مگّه خیلی علاقه مند است حُبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيْمَانِ، به اینجا خیلی علاقه مند است آنوقت‌ها زوری نداشت بیرونش کردیم، رفت العیاذ بالله. حالا آمده خیلی نیرومند هم هست و حتماً دیگر در مگّه می‌ماند. ماها حساب‌مان را بکنیم. بعضی‌ها آمدند اظهار نگرانی پیش پیغمبر که ما نگرانیم، پیغمبر فرمود نه، من از همین راه که آمدم، برمی‌گردم. مدینه‌ای‌ها هم نگران بودند، به مدینه‌ای‌ها گفت نه، شما خدمت کردید، شما هم دوستان من هستید که در تاریخ اینها را می‌گویند: مهاجرین، آنهایی که از مگّه رفتند به مدینه مهاجرین هستند آنهایی که در مدینه بودند، مدینه‌ای‌ها که به پیغمبر کمک می‌کردند، اسم آنها را انصار گذاشتند. این لغت مهاجر و انصار هم که در تاریخ اسلام هست، جریانش این است. از این داستان خود پیغمبر، زندگی پیغمبر یک مقداری این فهمیده می‌شود. بعد حالا چون مبنای این حرف ما، اصلش، فرمایش پیغمبر است: حُبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيْمَانِ حالا این باید طوری در زندگی باشد که به عقل

خودتان بستگی دارد، عقل شرعی که خدا گفته است. در اینجاست که سعدی می‌گوید که: «نتوان مُرد به ذلّت که من اینجا زاده‌ام» ولی تا ذلّت را چطور معنی کنیم؟

وقتی در قضایای فاجعه‌ی کربلا اُسرا را به قولی، آخر خاندان پیغمبر، اسیر؟! اسرا به مجلس یزید آمدند. در آنجا یزید که دید دنیایی داشت، گفت که: شکر خدا که ما را عزّت داد و شما خاندان را ذلّت داد. حضرت زینب عَلِیْهَا السَّلَام از قول ماها جواب دادند، ماها هم اگر بودیم همین را می‌گفتیم. حضرت زینب فرمودند یابن الطَّلَق! تو زاده‌ی خاندان طَلقا هستی (که آن را هم حالا می‌گوییم) خلاصه خفه شو! بعد گفتند که شکر خدا را که به ما عزّت داد الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَّارِ وَلِوَلِيَّهِ وَشَكَرَ خُدا که به تو ذلّت داد، در این ذلّتی که هستی. خیلی با محکمی، که دیگر خفه شد. حالا ذلّت چیست؟ اگر شما ذلّت را از آن چیزی می‌دانید که مثلاً العیاذ بالله قشون حسین باشید، این را ذلّت بدانید، چرا؟ چون اسیرید و نمی‌دانم آن چیزها نیست، این ذلّت است. اگر از پیروان فاطمه و از زینب و اینها باشید، می‌گویید: عزّت مال ماست، ذلّت مال آن کسی است که ما را ذلیل می‌خواهد. ولی سعدی می‌گوید: «نتوان مُرد به ذلّت که من اینجا زاده‌ام».

پیغمبر وقتی به مدینه رفتند، فرمودند: بلند شوید بیابید، همه هجرت کنید. هر که هجرت نکرد از ما نیست. که یک

پیغمردی، مریض بود در حال رفتن. وقتی حدیث را شنید، افتاده بود، بچه‌هایش را صدا زد گفت بیایید. من الان شنیدم پیغمبر اینطور فرموده، من را به مدینه ببرید. گفتند: آخر تو مریض هستی، نمی‌توانی. گفت: به هر جهت مریض هم هستم، تا اینطور فرمود، من باید بروم. فرزندانش آمدند و تختی آوردند و این را خواباندند و بالای آن را گرفتند و راه افتادند. یک منزل از مدینه که رفتند، خلاصه خیلی مدّت کوتاهی که رفتند، این مریض بود، رحلت فرمود ولی نگران بود که من هجرت نکردم. آیه در شأن این آمد: کسانی که به قصد هجرت راه می‌افتند، اگر بین راه رحلت کردند، اجرشان با خداست. یعنی تو هم هجرت حساب می‌شوی. هجرت در مقابل حبّ الوطن نیست برای اینکه حبّ الوطن، حبّ که از دل بیرون نمی‌رود. چه اینجا باشد چه هر جا باشد، حبّ هست.

طُلُقًا یعنی آزادشدگان. در یک جنگی که عده‌ی زیادی اسیر گرفتند، بعضی‌ها به پیغمبر که رسیدند بیعت کردند و مسلمان شدند. بعضی‌ها نه، در دین خودشان باقی ماندند و آنها چه شد که پیش پیغمبر آمدند، خلاصه پیغمبر فرمود: أَنْتُمْ الطُّلُقَا، شما آزادید. یعنی با یک خفتی اینها در بین مسلمین بودند أَنْتُمْ الطُّلُقَا. در همین جنگ بعضی‌ها، اسیرها که برده حساب می‌شدند، در آن زمان بردگی بود. بعضی از بستگان‌شان، خانواده‌شان از مگه قیمتی فرستادند اینها را خریدند. بعضی‌ها را نه. مشهور است که عباس

عموی حضرت، (نه عباسِ صحرای کربلا، از خاندان پیغمبر) دید که وقتی اینها مثل رژه از جلوی او می‌رفتند، دید پیغمبر یک لبخندی داشت. عباس (عموی حضرت بود) گفت: برادرزاده؟! دیدی حالا اینها همین‌هایی که چنین هستند، پیش تو به زانو درآمدند، می‌خندی؟! خوشحالی؟! حضرت فرمودند: نه، تعجب می‌کنم از اینکه من به زور دارم شما را می‌کشانم بپوش، خودتان دست من را می‌کشانید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

صفاتی است که اگر در حدّ اعتدال رفتار بشود، کمکِ انسان است. مثل موشک‌های حالا که اختراع کردند، این موشک‌ها اگر درست کار کند، به جای خودش باشد، خیلی مفید است اما وقتی موشک درست می‌کنند که زندگی‌هایی را تباه کند، این دیگر به نظر من خوب نیست، نمی‌دانم شما چه می‌گویید؟ بعضی از این صفات، گاهی شیطانند از گروه شیطنت، گاهی هم رحمانند از گروه رحمت. حدّ و مرز آنها یعنی همین خاصیت از این طرف شیطان می‌شود، اگر یک‌طور دیگر رفتارش کنند فرشته می‌شود. یکی از آنها که ما یک اسمی نمی‌توانیم برای آن بگوییم، گفتند حسادت. حس رقابت و اینکه رقابت هم دو نوع است: یک وقت مسابقه می‌دهید دو نفر قهرمانِ دو با هم رقابت می‌کنند. آن آخر هم تمام شد اگر واقعاً تربیت اخلاقی داشته باشند، به هم دست می‌دهند روبروسی می‌کنند، شکست خورده و فاتح هر دو. این یک رقابت خوبی است. یک رقابتی هست در این مسابقات، من ندیدم، هست ولی یک طوری می‌کنند که مردم نفهمند ولی در فیلم‌ها دیدید، رقابتی که در فیلم ده فرمان. من این چند تا فیلم مذهبی را واقعاً آموزنده دیدم، خوب است. البته نکات چیززی هم داشته، مسلماً آن تهیه‌کنندگان یک صحنه‌هایی در آن گذاشتند در فیلم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۰ ه. ش.

بِن هور که بِن هور با آن یکی دیگر مسابقه می‌داد، هر کدام می‌خواستند جلوتر بروند، اژابه‌اش را یک طوری کرده بود که پره‌ای داشت. نزدیک آن می‌آمد که اژابه‌ی آن را خراب کند، آن عقب بیفتد. این، آن رقابتی است که از این حد آمده این طرف، شده جنایت. آنچه که ما حسادت می‌گوییم، چون تعریف دیگری، لغت دیگری نداریم، رقابت می‌گوییم، به هر جهت اینکه ما می‌گوییم حسادت، موجب تشویق شخص می‌شود به فعالیت بیشتر یعنی تو سر خودش می‌زند می‌گوید وای بر من، فلان کس هم که مثل من است، کوشید، از من جلوتر زده. حالا من هم باید بکوشم.

در واقع نه اینکه کوشش کنم برای اینکه از او جلوتر بزنم، کوشش کنم از اینکه خودم خیلی بهتر بشوم. اینها چون هر دو حسادت تلقی می‌شود، زود هم ممکن است به هم تبدیل بشوند اگر با یک حسّ انسان دوستی ضمیمه بشود، چون همه‌ی این احساساتی که ما داریم، همین خصلت‌هایی که خداوند در انسان آفریده، همه‌ی اینها در وجود ما هست، همیشه کار می‌کند. منتها آن منطقی یا عقل شرعی که ما داریم که خداوند در ما دمیده است، گاهی خوب انتخاب می‌کند، گاهی بد. اگر همین حسادت با حسّ دوستی همراه بشود آدم ضمن اینکه حسادتش می‌شود می‌گوید: به فلان کس چقدر مقامات عالیه دارد، در دنیای آخرت مثلاً، چه مقامات عالیه‌ای دارد. من متأسفانه عقب ماندم، با هم همکلاس

بودیم ولی:

ما و مجنون همسفر بودیم در وادی عشق

او به منزل‌ها رسید و ما هنوز آواره‌ایم

اینطور فکر می‌کند به خودش می‌پردازد و بعد نسبت به آن شخص محبت پیدا می‌کند، می‌گوید: این موجب شد که من تکان بخورم و ترقی بیشتری بکنم، همین حس حسادتی که گفتیم با انسان دوستی که ترکیب بشود، آنطور می‌شود ولی یک وقت به عکس با حس برتری جویی و شقاوت توأم می‌شود. می‌خواهد که آن از بین برود که خودش بالاتر باشد. امکان هر دو هست و اینکه ما از این یکی تبدیل بشویم به آن یکی، همین است که در ترکیب اولیه‌ای که این احساسات در ما به وجود آمده، در یکی محبت و احترام به ممنوع وجود دارد و در یکی دیگر حس خودخواهی و اینکه حتماً من باید بالاتر از همه باشم، آن حس وجود دارد. سعی کنید این را به آن یکی تبدیل کنید این به عهده‌ی خودتان است، اگر در این توجّه نکنید، کم‌کم آن یکی که حس شقاوت در آن هست، غلبه می‌کند تمام زندگی‌تان تباه می‌شود و این اتفاقاً یک گرفتاری‌ای است که برای آنهایی که راه‌رفته هستند یا می‌خواهند راه بروند، بیشتر است تا اشخاص عادی. اشخاص عادی می‌گویند به من چه؟ خیلی داستان‌ها هست که می‌آید در خانه زنش می‌گوید: آخر تو چرا اینطوری؟ فلان کس که همکلاس تو بوده، الان

چنین است! فلان کس چنان!.. این یکی می‌گوید: به من چه؟ هر کاری می‌خواهد بشود، بشود ولی یکی دیگر نه، فکر می‌کند. ناچار است فکر کند. فکر می‌کند یا از این طرف می‌رود یا از آن طرف می‌رود. رمز این هم که پیغمبر فرمود: شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي این است. یعنی همان شیطانی که در همه‌ی انسان‌ها هست که به گناه وادارش می‌کند، به تخطّی و تجاوز وادارش می‌کند، همان‌ها در نزد پیغمبر تبدیل به هوشیاری و سرکوبی دشمن می‌شود، که چطور می‌توانست با دشمن را سرکوب کنند؟ تبدیل می‌شود به اینکه پیغمبر توانست با سید و سیزده نفر به اصطلاح ما آدم‌های پابره‌نه، دل‌های قوی را فتح کند و یک قشون مسلّحی را شکست بدهد. این یک سؤال است که راجع به حسادت شده. حالا چه کسی سؤال کرده، نمی‌دانم. کاغذها قاطی شده، هر که سؤال کرده، همه گوش بدهند، اتفاقاً خوب است.

همین‌طور که گفتیم انسان فرض کنید دارای خصلت‌های متفاوتی هست و بعضی‌ها خصلت‌های متضاد با هم، که هر کدام از آنها یک جایی به کار می‌رود. شما می‌روید مثلاً به شکار، یک آهو را شکار می‌کنید. خودتان سلّاحی می‌کنید، گوشت آن را تگّه‌تگّه می‌کنید. ولی یک آهوئی اهلی دارید (ما بچه بودیم یاد می‌آید برای ما بچه آهو می‌آوردند، این را تربیت می‌کردیم و هم‌بازی ما بود، بعد مدّت کوتاهی از ما می‌گرفتند) این یکی آهو، اگر یک ریگی

گوشه‌ی پایش باشد، او را نگه می‌دارید. مرکور کروم می‌زنید و مراقبت می‌کنید. هر دوی این خصلت‌ها در شما هست، در هر انسانی هست منتها در یک انسان، آن خصلتِ شکارش بیشتر است، قوی‌تر است، به آن کار دارد. وقت و حوصله‌ی اینکه آهو تربیت کند، ندارد ولی یکی دیگر نه، این خصلتش قوی‌تر است. اگر بخواهند یک آهوپی را بکشند چشم‌هایش را هم می‌گذارد، دور می‌شود، نمی‌تواند ببیند. این است که در بودن و وجود هیچیک از این خصلت‌های متضاد، در ذهن بشر غفلت نکنید. همه‌ی بشرها همه‌ی این غفلت‌ها را ممکن است داشته باشند منتها در یکی اینقدر یکی از خصلت‌ها ضعیف شده که مثل اینکه از بین رفته است. خیال می‌کنید ندارد و آن مثلاً ترخم است. می‌بینید که در یکی اینقدر ترخم کم شده که اصلاً مثل اینکه ترخم ندارد. می‌گویید: چه آدم شقی‌ای! در یکی اینقدر این حس ترخم زیاد است که حتی یک مرغ نمی‌کشند، نمی‌خورند که یکی از اینها در تاریخ، ابوالعلاء مَعْرَى است. البته این ربطی به دین‌داری و بی‌دینی هم ندارد، هر انسانی این خصلت‌ها را دارد. منتها اسلام یا دین حق محیطی فراهم می‌کند که آن خصلت‌های اخلاقی و صحیح رشد کند، بیشتر باشد.

یکی دیگر سؤالی راجع به عزّت و ذلّت دارد. این سؤال این است که می‌گوید: حضرت امام حسین فرمود که: هَيْهَاتُ مِنَ الذَّلَّةِ دُور

باش ذلّت از ما، ذلّت از ما دور است. بله، چون لِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً^۱ عزّت چون مال خداست به هر که بخواهد بدهد که به اینها داده. ولی این را در آن صحبت حضرت زینب، در مجلس یزید برمی‌گردانیم. وقتی اسرا را آوردند، یزید آن بالا نشسته بود بعد ظاهرش فرض کنیم، نه مسلمان ولی یک شخص کاملاً غریبه به این مجلس، نگاه می‌کند می‌گوید: این آقای یزید چقدر محترم است، عزیز است، آن بالا نشسته! العیاذبالله اینها چقدر خفیف هستند! دید احمقانه‌ی یزید و طرفداران آن هم، همان بود. این است که یزید گفت: شکر خدا که ما را عزیز کرد و شما را ذلیل کرد. حضرت زینب فرمودند: نه، اشتباه کردی. نه تو عزیزی و نه ما ذلیل. عزّت مال ماست و لِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً^۲ دنباله‌ی همین آیه برای اینکه ظاهرین‌ها فرض کنید ایراد نگیرند، می‌گوید: فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً^۳ جای دیگر می‌گوید: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ^۳، آن قدرت و سلطنت را خدا به هر که بخواهد، می‌دهد از هر که بخواهد می‌گیرد. یزید سلطنت حکومت داشت، مُلْک داشت ولی عزّت نداشت. خاندان محترم این اسرا مُلْک نداشتند خودشان تحت سیطره بودند ولی عزّت مال آنها بود. بنابراین اینکه یکی گفته که زندگی ام خیلی به سختی بود، اینجا آن سختی ذلّت نیست، ممکن

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

است آن سختی عزّت باشد، ممکن هم هست عزّت نباشد. حتماً نیست که هر سختی عزّت است، نه! و همچنین مسلم نیست که هر سختی ذلّت است، نه! عزّت و ذلّت یک چیز جداگانه است، قدرت و غیر قدرت یک چیز جداگانه است یا ثروت. ما دنبال عزّت باشیم، دنبال اینکه نزد خداوند و نزد وجدان خودمان بزرگ باشیم، عزیز باشیم، این عزّت است که افتخار می دهد و قدرت می دهد. در همان جلسه ای که الان صحبتش هست، حضرت زینب چنان جواب کوبنده ای دادند که گفتند: یابن الطُّلُقَا! یعنی در واقع خفه شو. به کی؟ اسیری به ظاهراً اربابش و همان ارباب خفه خون گرفت، چیزی نگفت. این فرق عزّت است و ذلّت. بنابراین اگر در زندگی هم خفت باری یا نمی دانم همه اش گرفتاری داشتید، سعی کنید آن سختی ها را فرستاده ی خدا بدانید و صبر کنید تا آنقدری که می توانید بر رفع آن کوشش کنید. وقتی هم نمی توانید مصلحت الهی را در نظر بگیرید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

ائمه ی اثنی عشر همینطوری که در بیانش گفته می‌شود دوازده نفر هستند. هر دوازده نفر مثل هم، کُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ هستند. هر کدام از این ائمه ی بزرگوار را خداوند در روزگاری مأموریت به آنها داده است که به تناسب زمان باشند.

بعد از دوران وقایع فاجعه ی کربلا که بنی امیه در کربلا به وجود آوردند و تشت رسوایی شان به قولی از بام افتاد و مسلمین و تمام آنهایی که از این جریان خبر داشتند و بالاخره خبر شدند، متوجه شدند که آنچه بنی امیه می‌کنند، اسلام نیست. بنابراین حکومت بنی امیه بعد از وقایع کربلا خیلی بی‌اثر و بی‌قدرت بودند. بعد از وقایع کربلا هم در گوشه و کنار، همه جا عصیان‌هایی (به قول آنها عصیان) و انقلاباتی پیدا شد. همه در واقع هم خون خواهی شهدای کربلا را هدفشان بود و هم تمام وقایعی که در زمان بنی امیه می‌دیدند، فجایعش را فهمیدند، درک کردند.

در همه جا یک انقلاباتی بود، یک مقابله‌هایی بین مردم و مأمورین حکومتی، در این فاصله که زمان امامت حضرت باقر و تا مدتی زمان حضرت صادق بود، ائمه و شیعیان یک مجال و فرصت بیشتری پیدا کردند که بتوانند بعضی از مسائلی که گفته شده بود،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

به ذهن مردم برسانند. از طرفی مردم هم مجال پیدا کردند که سؤالاتی که داشتند از ائمه علیهم السلام می پرسیدند و مجال شرفیابی هم داشتند. در واقع این دو تا دوران، دوران حضرت باقر و صادق شبیه به هم بود و یک دوران تلقی می شد. به این جهت هم در اصطلاح فقها هم می گویند باقرین، یعنی حضرت باقر و حضرت صادق و بعضی ها هم می گویند صادقین یعنی حضرت صادق و حضرت باقر، هر دو. به این جهت این دوران، دورانی بود که تا حدی شروع به آزادیها شده بود از تمام جهات. تولد حضرت باقر که امروز است یا فردا، در نظر مردم، (در واقع در نظر شیعیان) اهمیت فوق العاده ای داشت. از حضرت صادق تعلیمات فراوانی بوده است و همچنین بیاناتی که در ضمن روئیه ی زندگی بود، مسائل عرفانی را مطرح می کردند که ما کتاب منتسب به حضرت را یک دوره خواندیم (منتسب می گوئیم برای اینکه بعضی ها ایراد می گیرند، می گویند این کتاب مال آن حضرت نیست. حالا باشد یا نباشد، فرمایشات حضرت همان چیزهایی است که در اینجا نوشته است) در این کتاب از مسائل عرفانی و مسائل شرعی از همه جا بیان کرده اند.

در یک روایتی من دیدم که کسی به حضرت صادق عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! واقعاً هم این صفتی بود که بجا و درست بود، ایشان امیر همه ی مؤمنین بودند ولی مع ذلک فرمودند در مورد ما این صفت، این عبارت را به کار نبرید. این عبارت مختص جدّ ما

علی بن ابی طالب است. ولی همین حضرت صادق علیه السلام با این فرمایش چنان در اواخر زندگی در محیط اختناق قرار گرفتند که مثلاً پیش منصور می‌رفتند، او را به «امیر المؤمنین» خطاب می‌کردند. قطعاً او هم امیر مؤمنین بوده ولی مؤمنین بِالْحَبِیْتِ وَالطَّاغُوتِ^۱ بوده، مؤمنین به کفری که خودش داشت. به هر جهت این روزها برای ما هم به مناسبت تولد حضرت باقر علیه السلام روز شادی و روز جشن تلقی می‌شود، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

سلوک عرفانی، برای رسیدن به یک هدفی است. اصلاً سلوک یعنی راه رفتن. می‌خواهد یک جایی برود، این یک هدفی است. هدف این سلوک عرفانی را تقریباً می‌شود گفت بر این مبنا است که خداوند در وضع خلقت انسان می‌فرماید که من انسان را آفریدم، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۲، آنوقتی که از روح خودش دمید، آنها شدند آدم. می‌بینیم در حیواناتِ دیگر هیچ استدلال، عقل، منطقی از نظر ما حکومت نمی‌کند، البته مصالح خودشان را تشخیص می‌دهند، هر وقت گرسنه شدند دنبال غذا بگردند، با دشمن مبارزه کنند و امثال اینها ولی این استنباط و این دوراندیشی را که انسان دارد، آنها ندارند. پس اینها همه از روح نفخه‌ی الهی است که نتیجه‌ی این، عقل الهی است که داده شده. البته منظور از عقل این نیست که می‌گفتند مثلاً معاویه عقلی زمان است، عاقلترین آنهاست. این عقل نیست. آن عقلی الهی است که علی عَلَيْهِ السَّلَام داشت. سلوک عرفانی برای این است که برای ما این امکان پیدا بشود و به تدریج همه‌ی احساسات و عواطف خودمان را تابع این عقل الهی قرار بدهیم. کما اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَام مثلاً می‌بینیم. از گریه‌ی بچه‌های یتیم گریه می‌گیرد ولی اینقدر محکم است که در یک جنگ مثلاً چند هزار نفر را ممکن است

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

یکجا بگُشد؟!

به هر جهت سلوک عرفانی برای این است که ما در کارهایمان بتوانیم فقط و فقط امر الهی و دستور این روح الهی را ببینیم و به آن رفتار کنیم. تمام عواطفی که خداوند آفریده، در ما هست. محبت هست، میل به غذا هست، میل به مقام هست، عناد و دشمنی هست، همه‌ی این صفات هست. اینها هر کدام خودشان راه می‌گیرند ولی عقل شرعی یا به اصطلاح آن نفخه‌ی الهی باید بر همه‌ی اینها مسلط باشد. به هر کدام اجازه داد، وقتی که وقت شقاوت است و خداوند این دستور را داده، آنطور باشد. وقتی که دل‌رحمی است مثل این داستان، دل‌رحم باشد. وقتی که وقت روزه است، هیچی نباید بخورد ولو اینکه بپسندد، هوس کند. البته این سلوک را در هر مرحله‌ای، در هر زمانی یک اسم گذاشته‌اند. اصطلاحی که حالا به کار می‌رود، «فکر» و «صورت فکری» است. یعنی باید یک کاری کنیم که در فکر ما هم، جز او نباشد. البته این کار سهل و کار اولیه‌ای نیست که بعضی‌ها می‌گویند ما نمی‌توانیم، حواسمان پرت می‌شود. میل به تکامل دارند، میل به اینکه مسلط بر خودشان باشند ولی نمی‌توانند. نباید ناامید بشوند، باید از همان مرحله‌ای که مختصر می‌توانند مسلط بر خودشان و عواطفشان باشند، شروع کنند تا به تدریج بر تمام وجود خودشان مسلط بشوند. ان شاء الله خدا این توفیق را به همه‌ی ما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

قواعدی که خداوند مقرر کرده، چه به صورت مدوّن و صریح، چه به صورت ضمنی، برای تمام مخلوقاتش است و برای محیطی که این مخلوقات هستند، یعنی قاعده‌ی خلقت است و اگر یک قاعده‌ای، رسمی در علم حقوق هست، در فقه هست، این حتماً یک جنبه‌ی عرفانی دارد منتها چون در علم حقوق و در مدیریت، جامعه که هدف این علم حقوق است، به صورت آمرانه دستور می‌دهند، مجال اینکه برای فرد فرد افراد توضیح بدهند، ندارند ولی این به وظایف علما و به اصطلاح عرفا برمی‌خورد.

یک قاعده‌ای در علم فقه هست، در علم حقوق هم همانطور. وقتی شما در ایران هستید و مقررات ایران را رفتار می‌کنید، بعد که رفتید به انگلستان یا به فرانسه یا به یونان، هر جای دیگر، مقیم آنجا شدید، آن قواعد آنها را باید انجام بدهید. یعنی این طبیعی هم هست، در زندگی شخصی هم هست. وقتی شما منزل کسی مهمانی می‌روید، دیدن می‌روید یا دعوت می‌کند مهمانی می‌روید، در داخل منزل او، قواعد منزل او را باید رعایت کنید، از جزئی و کلی. اگر فرزند صاحبخانه آمد، احترامش می‌کنید. اگر نوکر خانواده آمد، احترام کمتری می‌کنید. اگر آب خوردن

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳/۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

خواستید، به پسر صاحبخانه نمی‌گویید بلند شو برای من آب بیار! ولی به آن مستخدم می‌گویید. این قاعده هست. حتی خداوند که خودش خالق همه چیز است، خالق موجودات است، خالق قوانین است، برای اینکه ما این قاعده را بفهمیم، (نه برای اینکه ما بفهمیم، او برای این نکرده ولی ما باید فکر کنیم) همین کار را کرده. وقتی اسلام آورد، توحید را که یعنی خدایی هست و یک خدا هست، این قابل بحث نبود. همه باید آن اعتقادِ خلاف این را دور بیندازند، معتقد باشند که: لا اله الا الله.

در مورد حج، مردم آنجا، بت‌پرست‌ها، یک رسمی داشتند که ما اسمش را حج می‌گذاریم. حضرت گفت این رسم را هم انجام بدهید. یعنی حضرت به دستور الهی گفت، برای ما حج به وجود آمد، رسم شد. ولی در حج آنها یک قواعدی بود، گفتند نه، ما اینها را رعایت نمی‌کنیم. مثلاً قواعدی بود که آن لباسی که در موقع احرام، در موقع طواف پوشیدید، آن لباس را دیگر نباید بپوشید، (آنوقت‌ها می‌گفتند. حالا به عکس آن است، آن را تبرک می‌دانیم) و در نتیجه بعضی‌ها که شاید وسعت مالی نداشتند، یک دست لباس داشتند، آن را بپوشند بروند حج، بعد با آن چه کار کنند؟ نمی‌توانند از آن استفاده کنند. این است که لخت به حج می‌رفتند. در تاریخ هست این قسمت را حذف کردند و امثال اینها.

در جوامع کوچک هم همین است. به همین مناسبت، وقتی

شما به یک آزمایشگاه می‌روید آزمایش بدهید، قواعد آن آزمایشگاه و مقررات آنجا دم در نوشته شده که: «تأمل زیاد، تأمل بیجا نفرمایید»، فوری تا کارتتان را کردید باید بیایید بیرون. یا نوشته: «عصرها جواب آزمایش داده می‌شود»، شما اگر صبح بروید، جواب به شما نمی‌دهند. مگر اینکه جهت خاصی باشد، خود آزمایشگاه قبول کند، یعنی خالق آن مقررات قبول کند. حالا این به مناسبت همین که ما در بیمارستان مریضی داریم، سرو صدا کردن و اینها در آنجا جایز نیست. وقتی بیمارستانی می‌روید اگر قواعدی دارد و شما رفتاری جزئی مخالف با آن قواعد دارد، باید از شخصش اجازه بگیرید مگر اینکه آن قواعد با اصول اخلاقی، اصول اسلام مخالف باشد. مثلاً همین توحید که گفتیم، اگر یک قاعده‌ای بود که با این توحید منافات داشت، یعنی بت بیاورند سجده کنید، آن مجسمه را ببوسید ولی اگر نگاه کنید به اینکه این مجسمه یک تاریخچه‌ای دارد، از باستان است، یک احترامی به آن می‌گذارید، ولی: *الْحُكْمُ لِلَّهِ الْقَادِرِ الْمُتَعَالِ*، حکم همه چیز با خداوند است.

اینها هم که باید رعایت بشود، این قواعدی هم که آفریده شده، چون خداوند گفته است و رعایت این قواعد، رعایت اخلاق اسلامی است. از پیش خود حق ندارد بگوید: این قواعد، غلط است، نه! باید رفتار کنید، اگر جایی غلط دیدید، می‌توانید آن قواعد را عوض کنید، قواعد مخلوق انسان است و از این جهت و با

توجّه به اینکه:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

نه که را منزلت مآند، نه مه را

با این رعایت، در واقع هر کدام از ما نماینده‌ی فکرِ فقرا هستیم. هر کدام از ما آنچه می‌گوییم باید فکر کنیم این گفته‌ای است که همه می‌گویند، اگر مطمئن هستیم. چون همه‌ی مردم هم همینطور خیال می‌کنند. الان خدای نکرده این تخلّف و ناراحتی از تخلّفات کوچک گرفته تا تخلّفات بزرگ، اگر خدای نکرده از یک درویشی حاصل بشود، منتش را سرِ من می‌گذارند. البتّه نزد خدا همین است، من مقصّر. بله، من در درگاه خدا ممکن است مقصّر باشم ولی در پیش مردمان و دوستان، الحمدلله سرفرازم.

خیلی متشکّر و ممنونم، ببخشید صبح شنبه‌ی شما را تلخ کردم ولی این مثل تلخی قهوه است. قهوه خیلی هم پذیرایی خوبی است ولی یک خرده تلخ است. مثال‌های تلخ دیگر نمی‌زنم، برای اینکه ما نمی‌دانیم ولی این قهوه را می‌بینیم. گفتارهای من مثل آن قهوه، مفید هست، یک خرده تلخ هم هست.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عَشْرِيه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق (ع) (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد (ع) (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۱۵۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۳ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین ۱۳۹۳	